

یادداشت‌های سیروس غنی بر کتاب پدرش^۱

جلد هشتم «یادداشت‌های دکتر قاسم غنی» متمم و مکمل جلد هفتم است. این جلد یادداشت‌های روزانه پدرم در دوران سفارت مصر (از ۶ مهرماه ۱۳۲۶ تا ۱۵ بهمن ۱۳۲۷) را در بر دارد و شامل وقایع و خاطرات او از آغاز انتصاب به سفارت مصر، حرکت از تهران به بیروت و از آنجا به قاهره، اقامت در مصر، مسافرت‌هایش به رم و ژنو و سرانجام بازگشت به تهران است. پس از انتشار هفت جلد از یادداشت‌های پدرم، آگاه شدم شخصی به نام آقای دکتر محمدعلی صوتی که با ایشان هیچ‌گونه آشنایی نداشته‌ام همین جلد هشتم را در تهران بدون اجازه و اطلاع من تحت عنوان «خاطرات دکتر قاسم غنی» به چاپ رسانیده است و آقای دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی دانشمند معاصر نیز مقدمه نسبتاً مفصلاً بر این کتاب نوشته است. آقای دکتر صوتی دربارهٔ چگونگی به‌دست‌آوردن این یادداشت‌ها در مقدمهٔ خود می‌نویسند:

چهارده پانزده سال پیش بود که در یک دکان سمساری که مقداری کتاب هم روی کف مغازه‌اش تلنبار کرده بود، دفتری دست‌نویس نظرم را جلب کرد. دفتر را فقط به اشتیاق تصاحب یک «نسخهٔ خطی» خریدم. اما بعد از آنکه چند صفحهٔ آن را خواندم، متوجه شدم سندی به دست من افتاده که دانستن مطالب آن در آن روزگار وحشت و اختناق‌گناهی نابخشودنی است.

۱ یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، جلد سوم، انتشارات زوار، ۱۳۶۷. چاپ اول لندن، ۱۳۵۹.

آقای دکتر صوتی اضافه می‌کنند که این دفتر را «در جای امنی پنهان کردم و حتی به نزدیک‌ترین کسان و صمیمی‌ترین دوستان هم در این باره چیزی نگفتم.» ایشان بعد از انقلاب ۱۳۵۸ این نسخه را به آقای دکتر باستانی پاریزی نشان می‌دهند و ایشان نیز حاضر می‌شوند مقدمه‌ای بر آن کتاب بنویسند. متأسفانه آقای دکتر باستانی پاریزی هم در مقدمه خود به هیچ‌روی داستان پیداشدن این دفتر را روشن نمی‌کنند. ایشان در مقدمه خود این نکات را مرقوم داشته‌اند:

۱. این یادداشت‌ها را سال‌ها قبل در جایی دیده‌اند. (ص ۲۷ مقدمه) اما نمی‌فرمایند کجا؟
 ۲. می‌فرمایند: «شنیده‌ام که یک جلد از این خاطرات را، به دلایلی به شخص شاه توسط یکی از همان بستگان، داده بودند...» (ص ۲۸ مقدمه) و این با اظهارات و داستان دکان سمساری مغایرت دارد.
- در هر صورت مجموعه این عبارات نشان می‌دهد که هر دو آقایان از ذکر مآخذ و مستند و نام و نشان انتقال‌دهنده و گیرنده این دفتر پرهیز می‌کنند.
- در این حال شاید به جا باشد که مراتب زیر را به اطلاع خوانندگان برسانم: هنگام درگذشت پدرم من در امریکا مشغول تحصیل بودم. پس از چند ماهی خواهرم نیز برای ادامه تحصیلات به امریکا آمد و مادرم سفر نسبتاً طولانی به عتبات کرد. منزل پدری با آنچه در آن بود برای مدتی بیش از چهار سال در اختیار یکی از خویشاوندان نزدیک ما بود. من پس از پانزده سال اقامت در خارج در پاییز سال ۱۳۳۷ به‌طور دائمی به تهران آمدم. پس از چند ماهی از گوشه و کنار شنیدم که تصرفاتی در کتابخانه و یادداشت‌های پدرم شده است ولی به غیر از چند مورد معین هیچ‌گاه به درستی ندانستم چه کسی چنین کاری را کرده و چه چیزها از بین رفته یا به دیگران داده یا فروخته شده است.
- خوشبختانه قسمت عمده یادداشت‌های پدرم در امریکا بود ولی بعضی دفترچه‌ها که حاوی نوشته‌های او پیش از آخرین سفرش به امریکا بود در تهران مانده بود و چنین به نظر می‌رسد که یکی از اقوام من دفتر حاوی مطالب جلد

حاضر را به اشخاصی فروخته یا در اختیار آنان گذارده است. در هر صورت آقای دکتر صوتی که دکتر ادبیات هستند و در رومانی تحصیل کرده‌اند و خود را از پیروان و معتقدان انقلاب اسلامی معرفی می‌کنند چطور نمی‌دانند که برابر احکام و موازین شرعی اشیا و متعلقات شخصی پدر به ارشد اولاد ذکور اختصاص دارد و دست‌نوشته و خاطرات پدر ملک شرعی و قانونی من بوده و هست و بی‌رضا و اجازه مالک حقیقی آن قابل نقل و انتقال و انتشار نیست و هرگونه تصرف در آن غصبی است.

من سالها با نوشته‌های آقای دکتر باستانی پاریزی آشنا بوده و همیشه کمال احترام را نسبت به ایشان داشته‌ام و هنوز هم دارم. اما باید عرض کنم که من از ایشان گله‌مندم و گمان می‌کنم که حق هم دارم.

چطور ایشان که اطلاع داشتند تا به حال ۷ جلد از یادداشت‌ها چاپ شده است (پاورقی صفحه ۲۴ و صفحه ۲۸ مقدمه) و مجلدات دیگر نیز چاپ خواهد شد سعی نفرمودند با من تماس بگیرند و از سابقه امر آگاهی یابند؟

در ضمن باید گفت مقدمه ایشان که لابد با عجله نوشته شده است دارای بعضی لغزش‌هاست و لازم است که برای اطلاع ایشان و سایر خوانندگانی که نسخه چاپ تهران به دستشان رسیده یا خواهد رسید این اشتباهات تصحیح شود:

۱. اولین انتخاب پدرم به مجلس شورای ملی در سال ۱۳۱۴ است نه ۱۳۱۲.
 ۲. انتخاب پدرم به «یمن توجه دبیر اعظم والی خراسان» نبود. با وجودی که دسترسی به اسناد ندارم ولی مطمئن هستم دبیر اعظم بهرامی در سال ۱۳۱۴ و حتی در سال ۱۳۱۳ والی خراسان نبود و ثانیاً افراد مؤثر مرحوم میرزا علی‌اکبر محمود جم وزیر کشور وقت (که چند ماه بعد نخست‌وزیر شد) بودند.
 این دو از نزدیک‌ترین دوستان پدرم به شمار می‌آمدند. (صفحه ۱۲)

۳. رفتن پدرم از سبزوار به مشهد هیچ ربطی به حاج میرزا حسین سبزواری نداشت. وی از بدو ورود به ایران تصمیم داشت به مشهد برود و فقط به علت بروز اپیدمی آنفلونزا و نظر به علاقه و عاطفه به زادبوم خود و حس اینکه مدیون شهر سبزوار و مردم آن می‌باشد دو سال و اندی در آنجا ماند (اتمام ساختمان مریضخانه حشمتیه).

مضافاً بر اینکه پدرم همیشه به حاج میرزا حسین مجتهد علاقه داشت (رجوع شود به جلد اول یادداشت‌ها، مخصوصاً صفحه ۲۵۶).

۴. چه نیازی بود که موضوع «نقص اعتقاد» تکرار شود؟ این شایعه همیشه در اطراف پدرم بود و کلاً رد شده بود. آقای دکتر باستانی پاریزی که به مرحوم عباس اقبال آشتیانی اعتقاد دارند آیا هیچ‌وقت چنین چیزی از او شنیده‌اند؟ آیا با آشنایی به آثار پدرم هنوز امکان چنین شبهه‌ای باقی مانده است؟ صحت این امر درباره بعضی از بستگان هیچ ربطی با معتقدات پدرم نداشت.

۵. در سفر خواستگاری به مصر سعید نفیسی «همراه» نبود. مقصود دکتر مؤدب نفیسی است.

۶. صفحه ۱۶ (پاورقی ۲) صحیح «تقی» است نه «حسن».

۷. آقای دکتر باستانی پاریزی می‌فرمایند: «دکتر غنی با اینکه با هزار جور آدم جورواجور در همه جا می‌جوشد، هیچ‌جا با اهل سیاست یا رجال فرهنگی کشورهای بلوک شرق، و خصوصاً روسیه شوروی، میانه‌ای ندارد. او شیفته دموکراسی غرب و خصوصاً پیشرفت‌های امریکاست...» (صفحه ۱۹).

این چه انتظاری است که آقای دکتر باستانی پاریزی دارند؟

این یادداشت‌ها مربوط به سال‌های ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ شمسی می‌باشد وقتی که روسیه شوروی قشون خود را فقط یک سال قبل، آن هم با فشار دول غرب، از ایران تخلیه کرده بود و رابطه‌ای بسیار خصمانه با ایران داشت.

ثانیاً چه «رجال فرهنگی» بلوک شرق در آن موقع در مصر بودند؟ و اگر مقصود سفرا و نمایندگان سیاسی آن کشورها هستند پدرم با نمایندگان سیاسی کشورهای لهستان و مجارستان رفت‌وآمد عادی داشت (رجوع شود به متن یادداشت‌ها). در هر صورت چرا شیفتگی به دموکراسی غرب عیبی محسوب شود؟

۸. سادات عربشاهی نسبتی با حاج ملاهادی سبزواری نداشتند. ولی من از طرف مادری نبیره آن بزرگوار می‌باشم.

۹. صدمه پا در سال ۱۳۲۵ اتفاق افتاد نه ۱۳۲۸.

۱۰. نه اصل یادداشت‌ها نزد دانشگاه‌های امریکا یا اروپا است نه رونوشت آنها.

به‌غیر از دفتری که حاوی مطالب جلد هشتم (مجلد حاضر) است بقیه یادداشت‌ها کلاً از سال ۱۳۳۷ در اختیار اینجانب بوده و هست (البته با امید به اینکه دیگر چیزی در «دکان سمساری» پیدا نشود).

۱۱. چون من بدون نظر انتفاعی این یادداشت‌ها را در خارج چاپ کرده و انتشار داده‌ام آیا این عمل باید بدین عنوان که «از کشورم از نظر مادی و معنوی مستغنی هستم» تعبیر شود؟ من همیشه دل‌بسته به کشور خود بوده و هستم. چون در نظر دارم پس از اتمام چاپ کلیه یادداشت‌ها (به‌غیر از آنچه مربوط به تحقیقات درباره حافظ می‌باشد و چاپ آنها از عهده و صلاحیت من خارج است و باید زیر نظر شخص دانشمند و واردی تنظیم شود)، اصل همه را به بر اساس جوانمردی و بزرگ‌منشی و وظیفه دینی و شرعی خود نسخه اصلی یادداشت‌هایی را که در تهران چاپ کرده‌اند به من بازگردانند. . .

غنی

لندن - شهر یورماه ۱۳۶۱

اوت ۱۹۸۲

یادداشت پرویز راجی

سیروس غنی (۹۴-۱۳۰۸) ظاهراً به اندازه پدرش در دلبری از پریچهرگان چالاک نبود. پرویز راجی (۹۳-۱۳۱۵) آخرین سفیر رژیم سابق ایران در لندن در یادداشت ۸ ژانویه ۱۸/۱۹۷۸ دی ۱۳۵۶ می‌نویسد^۱ شبی اوا گاردنر را که از سالها پیش ساکن لندن بود به شام در سفارت ایران دعوت کرد و به دوست خودش سیروس غنی هم که مشتاق دیدار هنرپیشه زیبا و مشهور هالیوود بود گفت به آنها بپیوندد:

سیروس غنی ادعا داشت همواره ستایشگر اوا گاردنر بوده و زندگی او را حتی از دوران کودکی‌اش در آلاباما تعقیب کرده است. وقتی تذکر دادم که اهل کارولینای شمالی است نه آلاباما، سیروس اصرار عجیبی داشت او را اهل آلاباما بداند تا آنکه اوا گاردنر با حالتی خشمگین و چهره‌ای برافروخته خطاب به سیروس فریاد زد 'تو که درباره من هیچ چیز نمی‌دانی غلط می‌کنی راجع به گذشته من حرف بزنی و بگویی اهل کدام خراب‌شده‌ای هستم' و از جا برخاست. سیروس در مقابلش زانو زد و دستش را بوسید و التماس کرد اما اوا گاردنر با خشم از در بیرون رفت.

هر پسری لزوماً ندارد نشان از پدر. شاید قاسم غنی در موقعیتی چنان کمیاب به جای پيله کردن به موضوع بی‌اهمیت زادگاه زن زیبا، قدری ترجمه شعر عرفانی می‌خواند و روز بعد برای او شیشه‌ای سکنجبین اعلا می‌فرستاد.

¹ *In the Service of the Peacock Throne*, London, 1983.

از این کتاب دو ترجمه در ایران منتشر شده است: *خدمتگزار تخت طاووس*، ح.ا. مهران، و *در خدمت تخت طاووس*، حسن کامشاد.